

#انتقام

خبر شهادت سردار سپهبد حاج قاسم سلیمانی
به دست تروریست‌های آمریکایی، جهان را تکان داد

■ رهبرانقلاب: انتقام سخت در انتظار جنایتکاران خواهد بود
■ سردار قآنی به فرماندهی سپاه قدس منصوب شد

تکثیر سلیمانی

۱ خبر پذیرش قطعنامه که به جبهه رسید همه توی یک سنگر بزرگ جمع شدند، توی یکی از همان سنگرهایی که توی فیلم‌های جنگی نشان می‌دهند، سنگری با گونی‌های خاکی و پراز بیسیم‌هایی که فرماندهان را به هم وصل می‌کرد، حالا وصل‌کننده خبری بود که همه را دور هم جمع کرده بود.

خبر را که دادند اول از همه فرمانده لشکر تهران به حرف آمد، از شهدا گفت، از اینکه حالا چطور باید بعد از این همه شهید بایستیم و با صدام تفاهم کنیم. چند کلمه نگفته بود که گریه امان او و دیگران را برید، هیچ کس حرفی برای گفتن نداشت، الا تو که نشست و بودی و نگاه می‌کردی. گریه‌ها که آرام شد تو به حرف آمدی: «برادران عزیز، مگر ما به تصمیم خودمان آمدم که برای رفتن خودمان تصمیم بگیریم؟! ما به دستور امام آمدم، امام اگر بخواهد دست صدام را هم می‌بوسیم...» اختلاف بین آدم‌ها از روزهای سخت معلوم می‌شود، از همان تصمیم‌های بزرگ، از همان رفتن‌ها و نرفتن‌ها!

۲ توی دست پسرک گل بود، معلوم بود که دنبال پدری می‌گردد که آخرین بار دست تو سپرده، تویی که پدرش را بردی و به حسین (ع) رساندی. آمد، گل را به تو تعارف کرد به این امید که گل را به پدرش می‌رسانی، تویی که در نماز بودی.

اسلام را از که آموختی نمی‌دانم، اما دست از قنوت برداشتی و زکات خود را پرداختی و آن چیزی نبود جز مهر پدری به فرزندی که حالا تو را بابا صدامی زند. زکات تو همان لبخندی است که از خدا گرفتی و به آن پسر پرداختی. از همان روز معلوم بود که تو سر سالم به گور نخواهی برد که رستگاری در شهادت است و قد افلح من تزکی!

۳ تو را دیدم، روی خیابان تکثیر شده بودی و خونت را حتی در تاریکی بی رحم جاده می‌شد دید، آتش داشت برای خیمه‌های حرم خط و نشان می‌کشید و دست تو که افتاده بود با آن خاتم سلیمانی!

بار دیگری که تو را دیدم تکثیرتر شده بودی، روی تمام دیوارها، روی تمام صفحه‌ها، روی تمام پیراهن‌ها و روی تمام تلفن‌ها، روی تمام صورت‌ها، قطره‌های اشکی شده بودی که از چشم‌های خون‌رنگ پدرم می‌ریختی و روی صورت مادرم سر می‌خوردی!

تو را موشکی بی‌مبالات به ۸۰ میلیون نفر تقسیم کرد، تو حالا در تمام خانه‌ها هستی، بر روی تمام زبان‌ها و به تمام زبان‌ها! تو وطن منی و پیراهن‌ات پرچم من است، حالا وطن‌ام پاره پاره است و پرچم کشورم به خون تو خضاب شده. فردا که پاره‌های وطن‌ام را آوردند همه می‌آییم تا به هم وصل شویم، تا دوباره از تو درس ولایت بیاموزیم، تا دوباره هر کدام قاسم سلیمانی شویم، تا زکاتی که در نماز پرداختی را به خانواده‌ات پس بدهیم. تو وطن منی، ما فردا دور وطنمان جمع می‌شویم. ■



مرتضی درخشان
نویسنده